

دکتر محمد بنی سلیم^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود

جلوه‌های پیوستگی در تمدن و فرهنگ ایران

چکیده

بیشتر مطالعاتی که در زمینه‌های گوناگون فرهنگ، تاریخ، زبان، دین، اقتصاد و سیاست ایران انجام می‌شود، همگان را با جنبه‌های گوناگون تمدن ایرانی آشنا می‌سازد. ویژگی‌های تمدن ایرانی، ناشی از تاریخ خاص ایران است؛ سرزمینی که در دوران طولانی تاریخ خود، از یک سو در معرض نفوذ فرهنگ‌های مختلف دور و نزدیک بوده و از سوی دیگر، توانسته است بدون آن که مقهور این فرهنگ‌ها شود؛ با گزینش و ادغام آنها در فرهنگ خود، ترکیبی منحصر به فرد بسازد. از این رو با وجود گسست‌های سیاسی بزرگ تاریخ ایران، تمدن این سرزمین اهورایی هیچ‌گاه دچار ناپیوستگی بنیادی نشده است.

تمدن و فرهنگ ایرانی باستانی در تکوین هویت ایران اسلامی نقش مهمی داشته و میراث اسلامی ایران هم جزو جدانشدنی هر ترکیب تمدنی جدیدی است که در این سرزمین به منصفی ظهور رسیده است. ایرانیان در طلب و کسب معارف اقوام دیگر و اقتباس از آنها همیشه نقشی فعال داشته‌اند، حتی در زمانی که هیچ فشار خارجی، ایرانیان را به این کار وادار نمی‌کرده است. بنابراین به جرأت می‌توان گفت که تکوین و شکل‌گیری تمدن ایران، مرهون گفتگوی میان تمدن‌ها بوده است. این مقاله بر آن است تا با اشاراتی موجز به برخی نکته‌های کلیدی تاریخ تمدن و فرهنگ ایران- به ویژه در دوران گذر از عصری باستانی به عهدی اسلامی- پیوستگی و نیرومندی فرهنگ زاینده و پربار ایران زمین را به اثبات دوباره برساند.

کلید واژه:

تمدن ایران، فرهنگ اسلامی، شکوفایی فرهنگی، انحطاط تمدنی، تاریخ اندیشه

مقدمه

چند سالی است که موضوع تمدن و فرهنگ در کانون توجه رسانه‌های جمعی و مراکز توسعه فرهنگی قرار گرفته است. این که آیا تئوری گفتگو یا برخورد تمدن‌ها و پیش‌زمینه‌های آن یعنی رویارویی جهان غرب با دنیای اسلام و نمودهای بارز آن، سبب چنین رونقی در بازار گفتمان فرهنگی شده است یا خیر؟ از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. اما فقط به طور اجمال باید متذکر شد که طرح پرسش‌هایی در باب غلبه‌ی فرهنگی، استحاله هویت و... از زمانی آغاز شده است که تجدد وارد زندگی مردمان خاور زمین شد و جریان فکری و هویتی شرق را دستخوش پاره‌ای حوادث و تحولات بنیادی کرد. اصولاً با پیدایش تمدنی نوین، فرهنگ متناسب با آن نیز به تدریج استقرار می‌یابد. اما زوال تمدن کهن و پیدایی تمدنی نو، به مفهوم از بین رفتن اثرات فرهنگی تمدن زوال یافته نیست. مردمانی که هنوز با آثار فرهنگ کهن زندگی می‌کنند و تأثیرات جدی آن در بطن جان و ذهنشان به جا مانده است؛ در مواجهه با تمدن و فرهنگ جدید دچار تضاد می‌شوند. از یک طرف واقعیت‌های زندگی آنها متأثر از فرایند و ضرورت تمدن جدید می‌شود و از طرف دیگر، چون باورها و ارزش‌های فطری آنان، با ارزش‌ها، معیارها و باورهای تمدن جدید سازگاری نداد و در تضاد است. پس این تضاد، سرچشمه‌ی بسیاری از بحران‌های روحی و اجتماعی این جوامع خواهد شد و تردیدی نیست، تا زمانی که این تضاد به صورتی اساسی و ریشه‌ای حل نشود، بحران هم چنان پابرجاست.

یکی از راه‌های جلوگیری از بحران هویتی و فرهنگی، پاسخ به پرسش چیستی هویت ملی است. اینک ثابت شده است که نسل جوان در جوامع شرقی با اتکال به خودباوری و شناخت پیشینه‌ی غنی، اطمینان‌بخش و دلگرم کننده‌ی خویش، قادر خواهند بود نهضت‌های بزرگ و دنباله‌دار تولید علم برپا کنند و زمینه‌ساز تأسیس تمدن و فرهنگی نوین و پویا باشند. تاریخ پرافتخار چند ساله‌ی اخیر در ایران اسلامی، گواه

این مدعاست. از این‌رو، این نوشتار می‌کوشد به طور گذرا به فراز و نشیب‌های تاریخ تمدن و فرهنگ ایران اشارتی داشته باشد تا همگان دریابند که تنها با شناختن لایه‌های تو درتوی مدنیت چند هزار ساله ایران است که می‌توان به باور توانستن رسید و هر چه گفته شود که این بحث تکراری است، باز هم در خواهیم یافت که این موضوع به خوبی و عمیقاً مورد کندوکاو قرار نگرفته است و شاید یکی از جهت‌های طولانی شدن بحث تقابل یا تعامل فرهنگ‌ها (چالش سنت و مدرنیسم) هم، غفلت، حاشیه‌پردازی و سطحی نگری باشد که در گفتمان فرهنگ و تمدن ملاحظه می‌شود.

باید دقت داشت که ایرانی امروز و فردا حاضر به حل شدن در فرهنگ و تمدن غرب نیست؛ مگر آن که باورها و داشته‌های خویش را از دست داده و دچار غرب زدگی شود. از سوی دیگر نسل جدید ایران از پیشرفت‌های علمی مغرب زمین در گستره‌ی علوم گوناگون و پاره‌ای از دستاوردها و ارزش‌های معنوی آن نیز نمی‌تواند چشم‌پوشاند ولی نباید فراموش کند که این همه نه تنها دستاوردها و ارزش‌های تمدن و فرهنگ غرب، بلکه میراث ارزشمند تماس و تأثیر متقابل فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون می‌باشد.

تعریف برخی واژگان

تمدن در لغت از واژه‌ی عربی «مدینه» به معنای شهر و در زبان‌های لاتین از کلمه‌ی civis یعنی رهایی از بدویت گرفته شده است. این لغت با کلمه‌ی civilis به مفهوم حُسن معاشرت نیز هم خانواده است. (فرهنگ فرانسه- فارسی، ج ۱، ص ۳۲۷) این مجموعه واژگان نشان می‌دهد که بین تمدن و یکجانشینی و در نهایت ایجاد نظم و قواعد ثابت زندگی و مناسبات خردمندانه، رابطه‌ی تنگاتنگی است. بنابراین تمدن نظمی اجتماعی است که باعث خلاقیت فرهنگی می‌شود یا به عبارت بهتر: مجموعه ترکیبی از پدیده‌های اجتماعی با خصلت قابل انتقال و مشترک برای همه جوامع است و یا مجموعه خصایص مشترک همه تمدن‌ها با مفهوم فوق، در برابر بربریت است (فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، ص ۱۱۲)

اصولاً باید در نظر داشت که انسان چهار امتیاز اساسی دارد: گروه جوست، ابزار می‌سازد، سخن می‌گوید و می‌اندیشد. با چنین خصوصیتی است که گروه و جامعه پدید می‌آیند؛ پس جامعه به وسیله‌ی میراث اجتماعی یا میراث فرهنگی یا فرهنگ خود به

اورگان‌سیسم‌های انسانی، نظام می‌بخشد و افراد را به رنگ خود درمی‌آورد و از رفتاری معین ناگزیر می‌سازد. در نتیجه‌ی ناتوانی در ابزار سازی، انسان اولیه به زندگی گروهی کشانیده شد و بر اثر آن زبان نخستین (حرکتی و سپس صوتی) ابداع گردید. ابزار سازی و سخنوری مناسبات انسان‌ها و نیز قدرت تفکر او را بسط دادند و به برکت ابزار سازی بود که قسمت بزرگی از دست‌رنج هر نسلی به صورت ابزار به نسل بعد انتقال یافت. تکلم نیز هم باعث تفکر انتزاعی انسان شد و هم موجب انتقال آموخته‌های هر نسل به نسل دیگر گردید. (زمینه جامعه‌شناسی، ص ۱۲۰-۱۱۸)

واژه‌ی فرهنگ در زبان فارسی از پیشوند «فر» = جلو، پیش + هنگ یا تنگ = کشیدن و آوردن ترکیب یافته است و در مجموع به معنای: پیش کشیدن، ارتقاء دادن و تربیت کردن می‌باشد. در زبان فارسی این کلمه با کلماتی مانند: فرن به معنی کاریز و قنات و فرهنگ یعنی نهال کشی پیوند مستقیم دارد. در زبان لاتین هم با واژه cultura به معنی کاشتن و پروراندن و یا cult به مفهوم مراسم و شعائر هم خانواده است. این همه خود بار معنایی ارزشمند فرهنگ را می‌رساند. از طرفی ارتباط کلمه فرهنگ با مدینه و ارزش‌های معنوی به ویژه مسأله‌ی اهمیت دادن به آب- که با یک جا نشین شدن و مدنیت ربط دارد- و نهال کاشتن- که با پرورش و تعلیم و تربیت مرتبط است- جای تأمل دارد و حکایت‌گر چگونگی تکوین فرهنگ در جوامع متمدن و یک جانشین می‌باشد. مشابهت لغوی و معنایی واژه‌ی فرهنگ پارسی با Education در زبان‌های لاتین که هر دو با معنای بیرون کشیدن و آموزش ارتباط مستقیم دارند؛ نشان می‌دهد برخلاف فرهنگ غرب، اهداف و میدان عملکرد فرهنگ با کارکردهای آموزش و پرورش در فرهنگ ایرانی تقارن بیشتری دارد. (زمینه فرهنگ و تمدن ایران، ج ۱، ص ۳۵)

پیشینه‌ی تحقیق

لازم به ذکر است که تا پیش از سده‌ی ۱۹ میلادی، روشنفکران نظریه‌پرداز، تمدن و فرهنگ را به یک معنا و برپایه برداشت نظری از مسایلی چون: آداب، حسن معاشرت و قواعد اجتماعی در نظر گرفته و تعریف می‌کردند؛ اما از این سده و به ویژه در آلمان، محققان علوم انسانی تمدن را در برابر فرهنگ معنا کردند و آن را نوعی فضای فکری

پویا در جامعه‌ی شهری قلمداد کردند. از طرفی، به دلیل علاقه‌ی جامعه‌شناسی به مقوله فرهنگ و قوم‌شناسی، دانشوران علوم اجتماعی بر آن شدند تا با بررسی چگونگی ارتباط بین تمدن و مسایل جوامع بشری، تمدن‌های گذشته را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. (مفهوم تمدن و لزوم احیای آن در علوم اجتماعی، ص ۲۴؛ جامعه و تمدن، ص ۳۲)

پس از آن که در نیمه‌ی سده‌ی ۱۹ میلادی، ادوارد تایلر انسان‌شناس مشهور انگلیسی (۱۹۱۷-۱۸۳۲م) در کتاب خود «جوامع اولیه» تعریف روشنی از فرهنگ به دست داد. (تعریفی که به یک تعبیر، کامل‌ترین تعریف از فرهنگ در علوم انسانی است؛ تحت این عنوان که فرهنگ: مجموعه‌ای پیچیده از شناسایی‌ها، اعتقادات و... است که فرد به عنوان عضو جامعه‌ی خود کسب می‌کند.) (مسایل و چشم‌اندازهای فرهنگ، ص ۱۱۶)

فرهنگ کلیت زندگی اجتماعی انسان تلقی گشت. سپس تحول عمده در محفل گفتمانی آلمان اتفاق افتاد؛ زمانی که متفکران آلمانی معنای فرهنگ را از تمدن جدا کردند و با تقسیم‌بندی تمدن‌ها در سه مرحله‌ی زمانی و یا تعریف تمدن به کارکرد فنی و عینی و توصیف فرهنگ به کارکرد معنوی، زمینه‌ی جدایی معنایی این دو واژه متشابه و قریب را فراهم ساختند. از پس همین دوران بود که واژه‌ی culture به مفهوم علمی وارد حوضه‌ی مطالعات اجتماعی شد و به دنبال برداشت و معنایی که محققان علوم اجتماعی نمودند و فرهنگ را شامل دانستنی‌ها، نهادها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین و عادات انسان‌ها دانستند، به ناگاه موجی از برداشت‌ها، تفاسیر و معانی متعدد در مورد فرهنگ به قلمروی علوم انسانی وارد شد. این جریان از یک سو باعث بازشناسی مفاهیم ژرف انسانی و فرهنگی و از سویی باعث تفسیر به رأی برخی از گروه‌های قومیت‌گرا شد. بنابراین تا حدود ۴۰۰ تعریف از فرهنگ ارائه گردید و حتی برخی را به این باور رهنمون شد که فرهنگ معناناپذیر است. گرچه بیشتر پژوهندگان کنونی معتقدند که «فرهنگ مفهومی است گسترده که تمامی الگوهای را که در جامعه آموخته می‌شوند، در آن غنا می‌یابند و از طریق نمادها منتقل می‌شوند، دربرمی‌گیرد، پس فرهنگ به عنوان وجه ممیزه انسان از دیگر موجودات شامل تمام دستاوردهای جامعه یا گروه... و حتی ابزار مادی می‌شود.» (درآمدی بر دایرة المعارف علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۷۵)

ویژگی‌های تمدن و فرهنگ ایران زمین

در آغاز باید تأثیر عامل جغرافیایی در پی‌ریزی و تغییر تمدن و فرهنگ بررسی شود، زیرا عوامل جغرافیایی نظیر آب و هوا، عوارض طبیعی، جغرافیایی سیاسی و انسانی، تاریخ و تمدن هر ملتی را می‌سازند. یک نمونه‌ی بارز آن، مسأله‌ی تکراری تهاجمات کوه‌نشینان به دشت‌ها و تضاد عشایر با روستاها یعنی چالش دو نوع زندگی اقلیمی سخت و آسان در ایران زمین است. بررسی تکوین و استقرار مراکز تولید فرهنگ و سنت در دشت و آبادی‌های آن نیز جای تامل دارد. جالب آن که شکل پراکندگی جمعیتی در نقشه فلات ایران سخت قابل تأمل می‌نماید. در این جا مشاهده می‌شود که در داخل یک مثلث سرنوشت ساز در حد فاصل دو رشته کوه اصلی البرز و زاگرس و حواشی کویر مرکزی، جمعیتی عمدتاً ایرانی تبار و یک جا نشین سکونت دارند. در حالی که در پیرامون مراکز تجمع ایشان، گویی بیشتر اقوام کوچ گرد و انیرانی (غیر ایرانی) چیده شده‌اند و اکثریت کاملاً متضاد با یکدیگر که از لحاظ معیشتی، منش اعتقادی، مسکن، روحیه و... هر یک شیوه‌های خاص خود را دارا می‌باشند. با این حال، هر دو گروه جمعیتی به طور توأمان بر ساختار تاریخ و مدنیت ایران تأثیر عمیق گذاشته‌اند.

به علاوه، تنوع قلمرو جغرافیایی ایران باعث شده تا در این عرصه، سه نوع تقسیم‌بندی متفاوت از اقلیم‌های متضاد پدید آید، گرو- سرد، خشک- پرباران و نزدیک- دور افتاده. در نتیجه ساکنان هر کدام از این مناطق نیز، احوال و رفتار متفاوت اجتماعی و معیشتی، خصوصیات تمدنی و فرهنگی ویژه‌ای را کسب کرده‌اند که این امر به نوبه‌ی خود هم به ایجاد اختلاف و هم به برپایی خرده فرهنگ‌ها کمک می‌کند. پس نباید از مسأله‌ی قومیت و روح اجتماعی برخاسته از محیط جغرافیایی غافل بود. هم چنین لازم به ذکر است که ایران به لحاظ حلقه‌ی اتصال سه قاره‌ی آفریقا، آسیا، اروپا و نقطه دسترسی به آبهای آزاد و رابط بین مناطق متنوع و ثروتمند آسیای غربی (خاورمیانه‌ی امروزی) نقش مهم و کلیدی در واسطه‌گری شرق و غرب داشته و البته خود بدین طریق آموزش‌های فرهنگی بسیاری هم دیده است. از همین رو پیشینیان ما، ایران را ناف زمین می‌خواندند که علتش تکرار تبادل فرهنگی و قرار گرفتن در مسیر تلاقی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بوده است. (گفته‌ها و نگفته‌ها، ص ۱۰۵)

علاو بر نقش کلی ایران در منطقه، موقعیت برخی مناطق کشور نیز از جهات مختلف برای رشد و تعالی در ابعاد متعدد تمدنی و فرهنگی در خور توجه است. از جمله ناحیه‌ی خراسان بزرگ که به دلیل موقعیت خاص و ممتاز، از جهات عدیده‌ای نظیر برخورداری از سنت‌های ریشه‌دار و علایق فرهنگی، قرار گرفتن در مسیر بازرگانی و تولید ثروت، ارتباط با فرهنگ‌های چین و هند و... نیز وقوع رخداد‌های سرنوشت‌ساز یا تجمع دبیران، فقیهان و دانشوران در برخی دوره‌های تاریخی در این سرزمین پهناور، در پی‌ریزی اساس فرهنگ و مدنیت ایران اسلامی یا نوزایی فرهنگی سده‌های ۳ و ۴ هجری، گام‌های اساسی و نخست را برداشته است. نمونه‌ی دیگر، بین‌النهرین این جلوه‌گاه فرهنگ و تمدن ایران بود که بابل آن روزگاری دراز مرکز و پایتخت ایران بوده است. حتی در مقاطعی، تمدن ایران همراه با کوچ‌های پی‌درپی تا مصر نیز کوشیده شد. هر چند خاورشناسان غربی چون نتوانسته‌اند «اصالت فرهنگی و تمدنی برای مردم بومی مصر قایل شوند و از سویی دیگر نمی‌خواهند مسیر تمدن از ایران به مصر را بپذیرند» (زمینه فرهنگ ایران، ص ۳۱۵)، حدس‌های گنگ و نامفهومی را مطرح ساخته‌اند و از اذعان به وسعت مرزهای تمدنی ایران ابا کرده‌اند.

پس ایران به عنوان یکی از تأثیرگذارترین کشورهای جهان به حساب می‌آمده است و می‌آید. زیرا حتی امروزه نیز قطب خاورمیانه است و مهم‌ترین صادرکننده انرژی جهان، با منابع زیرزمینی و ذخایر بسیار غنی آهن، مس، قلع، سرب، نفت، ذغال سنگ، اورانیوم، طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی می‌باشد. تردیدی نیست که جاذبه‌های اقتصادی در رویارویی تمدن‌ها نقش مهمی ایفا می‌نماید. با این وجود، در عصر گفتمان فرهنگ‌ها باید از جوهره‌ی ملت‌ها سخن گفت نه پتانسیل‌های اقتصادی.

صاحب‌نظران ضمن اذعان به خلاقیت ذاتی و روحیه‌ی کنجکاوای ایرانیان، ویژگی‌های تمدن ایران را چنین توصیف کرده‌اند:

۱- پیوستگی: یعنی فرهنگ و تمدن ایران دارای خصلتی ذاتی است که در طول تاریخ هم چنان استمرار می‌یابد و هیچ‌گاه نابود و زایل نمی‌شود. شاید ریشه‌ی تشییت نظام طبقاتی ایران با گرایش بیشتر ساکنان این حوضه‌ی جغرافیایی به پذیرش فرهنگ ملی و یک دست در همین مسأله نهفته باشد.

- ۲- جاذبه و دافعه: یعنی مدنیت ایران به پذیرش فرهنگ‌ها و جدا کردن سره از ناسره مایل است. زیرا ایرانیان خود را با زمان و محیط تطبیق می‌داده‌اند و استعدادی ذاتی و روحیه‌ای تسامحی و کنجکاو داشته‌اند. از این رو به پدیده‌های نوظهور رویکردی جستجوگرانه و منطقی نشان می‌داده‌اند.
- ۳- نوگرایی همراه با تلفیق و تطبیق: وماً ایرانی‌های نوحوا و خوش سلیقه چیزهای مورد اقتباس را تغییر شکل داده و با ضروریات زندگی خود سازگار می‌کرده‌اند.
- ۴- روحیات اخلاقی و مذهبی: ایرانیان ملتی پای‌بند اخلاقیات و دین بوده‌اند و صفات نیک چنان نزد آنان اهمیت داشت که بدان‌ها تقدس بخشیده و جنبه‌ی دینی داده‌اند مانند: ایثار، عدالت‌خواهی، شرم، قهرمان دوستی و....
- ۵- اطاعت از حاکمیت: با توجه به سلطه‌ی دایم اقلیتی حاکم بر اکثریت جامعه و هم‌چنین دور نگاه داشته شدن عامه‌ی مردم از سیاست و شاید هم خصوصیات اخلاقی ایرانی‌ها مبنی بر مدیریت پسندی و اطاعت‌پذیری، سیطره‌ی مداوم نظام‌های سیاسی خودکامه در ایران امری عادی به نظر می‌آید.
- ۶- مشترکات اجتماعی: آن وجوه عام و مشترکی که همه‌ی ایرانیان را در قالب یک جامعه‌ی متمدن و فرهیخته با یکدیگر پیوند داده و وحدت می‌بخشد، نظیر قومیت، دین، محیط، زبان، آداب، ایده، تاریخ مشترک و همگانی که در ایجاد وحدت و انسجام ملی و تبعاً همگون شدن فرهنگ و مدنیت نقش مهمی ایفا کرده است. (مبانی تاریخ اجتماعی ایران، صص ۲۱۴-۲۰۴)

استمرار تمدن و تجدید حیات فرهنگ

برخلاف پندارهای نادرستی که در مورد ضعف و نارسایی تمدن و فرهنگ ایران پیش از اسلام و یا ایجاد نوعی متفاوت از مدنیت و فرهنگ در ایران پس از اسلام وجود دارد، باید بگوییم که خط سیر فرهنگ و تمدن ایران زمین با آمدن اسلام، نه آن چنان بود که بتواند دستاوردهای ایرانیان عهد باستان را یک سره در طاقچه‌ی نسیان و نابودی گذارد و نه آن چنان بود که جریان پویایی خلاقیت ایرانی را از نو و بی‌هیچ زمینه و امکاناتی براه اندازد.

البته پس از ظهور اسلام، تاریخ، شاهد رشد شکوفایی در خلاقیت ایرانی و ایجاد نوعی رنسانس فرهنگی بود. اما این مسأله تنها به ورود اسلام مربوط نبود؛ بلکه ریشه در گذشته باشکوه مدنیت ایران و پیوند آن با زمان و مقتضیات جدید داشت و این امر، پیوند و استمرار فرهنگی و تمدنی ایران را نشان می‌دهد. پس هرگونه جنبش و تکانه فکری و مدنی در مقاطع تاریخ ایران ناشی از زمینه‌های گذشته و در استمرار یک جریان پویا و روبه‌تعالی پدید آمده است. مثلاً نوزایی فرهنگی ایران در سده‌های ۳ و ۴ هجری قمری، ریشه در تحولات فرهنگی دوران ساسانی می‌تواند داشته باشد. به خصوص نمی‌توان نادیده انگاشت که در دوران ساسانی به دلیل شکل‌گیری دین رسمی، ایجاد مرزهای جغرافیایی و سیاسی، رشد شهرنشینی و افزایش پیشه‌ها و سوداگری، برخی طبقات اجتماعی دارای اقتدار و ثبات شدند و به رشد فرهنگی و انسجام طبقاتی کمک بزرگی کردند.

با این حال، ورود اسلام تا حد زیادی موجب برهم خوردن موازین نظم کهن گردید. به ویژه در درجه‌ی نخست، دین و ایدئولوژی ایرانیان تغییر کرد. زیرا دیانت زردشت، آیینی محلی و بومی بود که ایرانیان در چهارچوبه، جهان‌بینی آن، محدود و منطقه‌ای فکر می‌کردند، در حالی که در دنیای اسلام می‌توانستند جهانی بیاندیشند. آنها وقتی اسلام را پذیرفتند، با دیگر ملت‌ها و اقوام مراوده کردند، اصول علم و دین را پرورش و گسترش دادند و از این رهگذر بر توانمندی ذهنی و عملی و گسترش افق دید خود افزودند، با این وجود اندکی بعد، به دلیل تسلط سیاسی بیگانگان (عشایر کوچنده) و تعصب ایشان، تحولات اجتماعی ناگواری رخ داد که مانع از پویایی فرهنگ ایرانی گردید. از جمله اختلاط نژادی و تضاد طبقاتی ناشی از عوامل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی متعدد، باعث گردید تا ذهنیت جستجوگر ایرانی، بار دیگر، درگیر مسایل جزئی (منازعات فرقه‌ی چالش‌های قومی، درگیری‌های منطقه‌ای و...) شود و از همسازگرایی با روند توسعه جهانی بازماند. به همین خاطر با وجود حذف مرزبندی‌های طبقاتی، باز هم جامعه ایران پس از اسلام به دو گروه حاکم و محکوم تقسیم شد و در این نظام ملاک‌های جدیدی چون خون، دین، علم، پول، مقام و... مطرح گردید و جهت‌گیری جامعه به سمت و سوی معیارهای جدید و امتیازهای برتری جویانه کشیده شد. از آن جا که عوامل حاکمیت، قدرت، آیین و شکوه بودند، بدین جهت، همان معیارهای نژادی،

گوهر، هنر و خرد مطرح در عهد باستان (تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، ص ۸۰) و ملاک‌های جدید اعتقاد، ثروت، سلامتی، وراثت، عدالت و تدبیر مرسوم در دوره‌ی اسلامی، تا روزگاران متمدنی جزو معیارهای قدرت و استیلا باقی ماند.

با وجود این حقیقت که «جامعه‌ی ایران به لحاظ فیزیکی و فرهنگی در بیشتر ادوار تاریخی یک سیستم باز به شمار می‌رفته است، موقعیت خاص جغرافیایی و فرایندهایی که این جامعه در درازنای زمان به خود دیده در ایجاد و حفظ این ویژگی نقش عمده‌ای داشته‌اند» (تاریخ علم در ایران، ج ۱، ص ۴۵)

از دوره‌ی اسلامی نشانه‌هایی از زوال و استحاله فرهنگی و اجتماعی در نوشته‌های نویسندگان و اندیشمندان متعدد ایرانی ملاحظه می‌گردد، مثل آن چه که برزویه‌ی حکیم در مقدمه‌ی کلیله و دمنه آورده و یا عباراتی که ابوریحان بیرونی در مقدمه‌ی یکی از رسالاتش نگاشته و نیز نشانه‌های زوال اجتماعی را در شاهنامه فردوسی و دیوان برخی شاعران دوران اسلامی و تألیفات تاریخ‌نویسان می‌توان مشاهده کرد که به کنایه یا آشکارا عباراتی بیان داشته‌اند که گویای تعبیرات و توصیفات افراد درون این سیستم رو به زوال است.

از طرف دیگر به باور محققان، تجزیه و تحلیل کوچ‌ها و یورش‌های به عمل آمده، نه تنها کلید فهم تاریخ ایران است؛ بلکه برای تبیین تاریخ بسیاری دیگر از جوامع بزرگ مشرق زمین هم ضرورت دارد. بنابراین علت عمده عدم انطباق جریان‌های فرهنگ مادی و غیرمادی ایران و سایر جوامع متمدن مشرق زمین هجوم‌های ویران‌زای ساکنان استپ‌های آسیا است. (جامعه‌شناسی هنر، ص ۲۰۹) تردیدی نیست که نتایج ورود یا ایلغار اقوام کوچنده در مواردی چون تاراج و غارتگری، سلطه بر اراضی زراعی، آسیب دیدن صناعت و تجارت و... خلاصه نمی‌شود. بلکه مبارزه کوچنده و ساکن یا گله‌دار و کشاورز چنان مهر خود را بر پیشانی تاریخ ایران نهاده که حتی ریشه‌ی بسیاری از معضلات و ناباوری‌های فرهنگ امروزین را نیز می‌توان در آن جست.

به هر روی، چنان که گفته شد تغییر دین و تبدیل آن به یک جهان بینی پویا و تحرک بخش، گام اولیه و سرنوشت‌سازی بود که زمینه را برای تحول فرهنگی آماده ساخت، به ویژه وقتی باور داشته باشیم که از مهم‌ترین ارکان هر تمدنی، دین و باورهای فطری آحاد جامعه می‌باشد. این که چرا دین زرتشت نتوانست با وجود برخورداری از

حمایت دولت مرکزی و نظارت طبقه‌ی دین سالاران و موبدان متمکن و قدرتمند، در برابر اشاعه‌ی دین اسلام ایستادگی نماید؟ باید گفت: کیش مزدایی گرچه در مرحله‌ی نخست، در زمینه‌ی اصلاح آیین پرستش نور و مهر ظهور کرده و از بطن یک جامعه‌ی دامپرور و کشاورز برآمده بود و سپس با تبلیغ یکتاپرستی، طرد خدایان عهد شبانی و ترویج اندیشه شاه آرمانی، صلا‌ی توحید و پیوند دیابت و سیاست را سر داده بود؛ پس از چند سده با تحریف و خرده بینی همراه گشت، دچار انشعاب گردید و از توان فروافتاد؛ در نتیجه به دینی بومی و ضعیف مبدل شد. در واقع، جزم‌گرایی فلسفی و دولتی شدن دیانت زرتشتی موجب نفرت عمومی از این آیین گردید و به پیروزی اسلام یاری رساند. افزون بر این، دین اسلام به شهرنشینی گرایش داشت؛ در حالی که آیین زرتشتی به ستودن فضایل زندگی زراعی و دامپروری نظر داشت. (تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، ص ۷۴) از این روی، مسأله‌ی آزادی عمل انسان‌ها در محیط شهرها و اهتمام جدی نظام‌های سیاسی اسلام به وضعیت شهروندان، در ترقی زندگی شهری و افزایش سطح فرهنگی جامعه در دوران نوین اسلامی تأثیر چشم‌گیری می‌توانست داشته باشد. اما نباید فراموش شود که شهرنشینی در دوره‌ی اسلامی، تا حدی از دگرگونی سنت‌های عهد ساسانی در ایران پدید آمده بود که تحت تأثیر تغییر در اوضاع سیاسی، اداری، اجتماعی و اقتصادی دوران جدید متحول گردید. بنابراین تغییر عملکرد کهن‌دژ با محل ارگ قدیمی شهرها و قطب شدن مراکز فرهنگی (مسجد یا بناهایی با کارکرد دوگانه دینی- فرهنگی)، توسعه‌ی شهر در ربض و کاهش اهمیت شارستان، پیدایش و توسعه بازارها و شروع به تقسیم شهر به محلات جدید و پیدایش مراکز مذهبی و تجاری از ویژگی‌های شهرسازی دوره‌ی اسلامی در ایران است. (از شار تا شهر، ص ۵۶)

تردیدی نیست که ایرانیان در مقابل بی‌اعتقادی و بی‌توجهی نخبگان ساسانی به مردم به اسلام گرویدند که در آن نفی قومیت و تبعیض، عدالت خواهی، ظلم ستیزی، توجه به مردم، عقلانیت، تشویق علم، روح معاضدت، تسامح و تساهل، مساوات و... می‌دیدند و این در حالی بود که اسلام، فکر حاکمیت اشراف یا اریستوکراسی را از میان برد و تفکر دیگری که از لحاظ ریشه، دموکراسی و حکومت عامه است، به وجود آورد. اسلام نظام فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران را تغییر داد و با تشویق به علم، عمل، تقوا، مساوات، مشارکت، آزادی، امنیت، استقلال و توجه هم‌زمان به دنیا و آخرت،

تحولی فرهنگی و انسانی پدید آورد. با تغییر باورها و ارزش‌ها و ایجاد احساسات جدید، صلاحیت را بر لیاقت مبتنی کرد، نه بر وراثت. از این رو در فرایند بعدی تاریخ، ایران به همان دلیل گرایش به اسلام، تشیع را نیز برگزید.

در مورد گرایش‌های مذهبی ایرانی‌ها، پس از اسلام، چنین به نظر می‌آید که بزرگان و طبقات شهری به علت مشارکت عقیده با خلافت سنی، نمی‌توانستند با روستاییان که عمدتاً به فرقه‌های مبارز شیعی تمایل داشتند، رابطه برقرار سازند. در این اوضاع و احوال، در حالی که جنبش اسماعیلی به وسیله‌ی نوشتن متون دینی به زبان فارسی و عامیانه و تبلیغ در بین گروه‌های مختلف قصد توسعه‌ی پوی‌های ایدئولوژیکی در سراسر ایران را داشت، حرکت صوفی‌گری هم رو به گسترش بود. حرکتی که خود دارای دو چهره بود: اول، سیمای یک تصوف مثبت سازنده که به تحقیر دنیاپرستان و مبارزه با بی‌عدالتی دعوت می‌کرد و دوم رویه‌ی تصوف منفی و تخریرکننده‌ای که گوشه‌نشینی و عدم تحمل در برابر فشارهای سیاسی و دینی را تبلیغ می‌کرد. در یک تحلیل جامعه‌شناسانه تصوف جز در بخشی از تاریخ خود عموماً از ساختار فرصت‌سیاسی محروم بود و با کنش انتخابی خود الگویی را انتخاب کرد که مبارزه را امکان‌ناپذیر می‌کرد. در نتیجه، با وجود نارضایتی اجتماعی و تاحدی نفی وضع موجود، این حرکت اجتماعی از مبارزه و تحرک بخشی پرهیز داشت. (نقد صوفی، ص ۳۳۲) و از آن طرف نیز، ایرانیان که همواره گرایش به اندیشه‌ی اشراقی داشته‌اند؛ به علت سستی تکیه‌گاه اجتماعی و شاید نبود پشتوانه وحدت ملی، به سوی تصوف منفی کشیده شدند و بدبهی بود که گاه چنین ذهنیت تخریر شده‌ای نمی‌توانست با حرکت مستمر دانش‌های عقلی سازگاری داشته باشد.

نکته‌ی از قلم افتاده آن است که پیش از ظهور اسلام، بازمانده تمدن‌های کهن میان رودان و یمن حد مختصری از مدنیت را در هطق عرب نشین پدید آورده بود؛ اما فرهنگ اعراب در شبه جزیره عربستان منحصر به سنن و میراث قبیله‌ای و در حد شعر و کلام بود. به همین خاطر سهم اعراب در تمدن و فرهنگ اسلامی منحصر به زبان و تا حدودی هم دین بوده است. اصولاً تازیان از لحاظ سیاسی چندان مناسبات سیاسی و اداری را نمی‌شناختند. در عربستان چند نوع روش معیشتی وجود داشت: تجارت در حجاز و شهرهای مکه و مدینه- که به دلیل همین زندگی بورژوازی، راه برای ورود اسلام

باز بود- نوع زندگی کشاورزی در سواحل و دامپروری و بادیه‌نشینی در نجد که هر کدام فرهنگ و خصایص خاص خود را و البته مغایر با دیگری داشتند. (رک، اعراب حدود مرزهای شرقی ایران، ص ۵۵۰-۵۴۷) تا آن که اسلام به عرب‌ها، دینی واحد، وحدت و انسجامی قومی و نیز دولتی مرکزی هدیه کرد و سپس با اندیشه‌ی جهان محوری اسلام، یک جامعه‌ی پویا و آزاداندیش تشکیل شد. این نکته‌ی جالب تاریخ است که مردمی که در اواخر عهد ساسانی با گرایش به آیین‌های مانوی، زروانی و مزدکی، در مسیر حرکت به سمت انشعاب و تجزیه خواهی بودند، با ظهور اسلام به وحدت رسیدند، پس باید گفت: اسلام به موقع وارد ایران شد و به دلیل خصلت جهانی خود توانست همه‌ی گروه‌های ایرانی را به اتحاد و یکپارچگی فرا خواند.

بی‌شک، فتوحات اعراب در ایران در تحول فکری مردم نقش مهمی داشت یک پژوهشگر ایرانی بر این باور است که فتوحات اسلام نتیجه‌ی پنج عامل بود:

۱- نظام دموکراتیک و مساوات جویانه‌ی عرب که در مقایسه با نظام اشرافی پوسیده‌ی ساسانی، گرچه از جهت محتوای تاریخی عقب بود، ولی از لحاظ جاذبه اجتماعی جلوتر بود. ۲- ایدئولوژی مذهبی تازه شور و شوق و وحدتی معنوی را در قبایل عرب پدید آورده بود؛ در حالی که ایران ساسانی به شدت دستخوش تضاد و تفرقه‌ی معنوی بود. ۳- فساد و تباهی کار درباریان، بین آنها و بیشتر مردم فاصله بسیاری انداخته بود، بنابراین سقوط حاکمیت خواست جامعه بود. ۴- بسیاری از ایرانیان به دلایلی با بازکردن دروازه‌ها کار پیروزی فاتحان را آسان کردند. ۵- فتوحات نخستین و سریع تازیان ایرانیان را مرعوب و شگفت زده کرد. (برخی بررسی‌ها درباره جنبش‌های اجتماعی ایران، ص ۲۵) در نتیجه ایرانیان از همان آغاز دریافتند که باید حساب اسلام را از فاتحان عرب جدا سازند.

گرچه برخورد اعراب با فرهنگ ایران یک برخورد از موضع قدرت بود، ولی قادر به عملکرد کامل نبود. برای نمونه آن چه در مورد سوزاندن کتاب‌ها توسط عرب‌ها ادعا شده و یا این کلنگ‌گفته لاً کتابی سوزانده نشد، ظاهراً هر دو پنداری نادرست است. در واقع، کتاب‌سوزی فقط در برخی اوقات صورت گرفت، آن هم در شرایطی خاص و از سوی تنی چند از علما و عرفای مسلمان، هم چنان که کتاب‌سوزی در دوره‌ی باستان نیز اتفاق می‌افتاده است.

استاد مرتضی مطهری، ضمن تأکید بر سهیل‌انگاری ایرانیان در حفظ آثار مکتوب و رد ادعای شماری از محققان مانند جان مالکوم، جرجی زیدان، ابن خلدون و دیگر طرفداران نظریه‌ی انهدام کتابخانه‌ها، این فرایند را از افسانه‌های سده‌ی ۷ به بعد می‌داند و معتقد است که قرآینی مبتنی بر وجود این دست کتابخانه‌ها در تاریخ ثبت نیست و اگر هم کتابخانه‌ایی در کار بوده است، به ناچار شعوبیان می‌بایست در برابر آن واکنش یا سخنی بر زبان می‌آوردند. (کتابسوزی ایران و مصر، ص ۱۵ و ۹۶)

در تأیید این نظریه، باید اضافه کنیم که در عصر ترجمه، برگردان آثار پهلوی به زبان عربی باعث گردید تا دیگر نیازی به نسخ اصلی این تألیفات احساس نشود و در نتیجه در دراز مدت نوشته‌ها و متون پهلوی دچار بی‌توجهی و نابودی شوند. به علاوه تأکید سنت جاری بر کتمان تخصص‌ها و منع دینی برای ورود ناشایستگان به قلمروی دانش و نیز مسأله‌ی اختصاص مقرری برای آموزش علوم به خواص، از جمله عللی بودند که سبب انحصاری شدن علوم در ایران باستان شده بود؛ (فهرست ماقبل الفهرست، ص ۳۸)

هم چنین با نابودی آثار فرهنگی و مکتوب در جریان یورش‌های مهاجمان بیگانه و فرار دانشوران و ناتوانی عامه در حفظ میراث کهن، دیگر از باقیمانده‌ی دستاوردهای فرهنگی کهن چیز زیادی باقی نمانده بود. باید اظهار خوشبختی کرد که تعدادی از آثار و مکتوبات فرهنگ ایران باستان در طی دوران اسلامی به پامردی دهگانان سنت‌گرا و ایران‌دوست محفوظ ماند و به بطن ادبیات نوین فارسی رسوخ کرد. به خاطر باقی ماندن مراکز نگهداری برخی از متون کهن مثل آتشکده‌ها و دژها و پایداری نظام سنتی انتقال اطلاعات و فرهنگ شفاهی (سینه به سینه)، این امکان فراهم بود که با پویش شعوبی‌ها و ملی‌گرایان، فرهنگ باستانی و غرورآفرین ایران تا سال‌های متمادی از گسستگی و چپاول زمان محفوظ بماند.

جای بسی تأسف است که در بسیاری از نوشتارهای مربوط به تاریخ علوم، نقش شرق و تمدن اسلامی در معرفت جهانی تحریف یا کوچک شده و با اغراق در سهم دانش و نگرش یونانی، تلاش گردیده است تا متفکران ایرانی و مسلمان را تنها، به صورت حافظان میراث کهن یونان باستان معرفی نمایند. حال آن که اندیشمندان مسلمان تنها انتقال دهنده و مترجم مواریث فکری عهد باستان نبوده‌اند؛ بلکه ایشان کوشیدند تا به بهره‌گیری از حکمت طبیعی در امور روزمره زندگی و استفاده از معرفت جهان برای

مقاصد اجتماعی نیز دست یازند، کاری «که در یونان هیچ گاه بدین صورت موجودیت نیافت» (تاریخ علم در ایران، ج ۱، ص ۱۰۷) در حالی که بنابر اعتراف تنی چند از دانشوران غربی «علوم تجربی یکی از بزرگ‌ترین هدایای مدنیت اسلامی به جهان جدید است» به خصوص که یونانی‌ها بیشتر به تئوری می‌پرداختند و به کار بردن روش‌های علمی و مشاهده‌ی طولانی با اخلاق آنها سازگار نبوده است. (گرایش‌های علمی و فرهنگی در ایران...، ص ۱۲۵) پس تمدن و فرهنگ اسلامی به عنوان میراث خور فرهنگ قدیم شرق و غرب، مقلد صرف فرهنگ‌های سابق نبوه، بلکه ادامه دهنده، ترکیب و تکمیل کننده میراث پیشینیان بوده است. چرا که «فرهنگ اسلامی مثل هر فرهنگ عظیم دیگری که تعلق به یک امپراتوری وسیع جهانی دارد، التقاطی است و دنیاگیر» (کارنامه اسلام، ص ۳۰)

بنابراین جای آن دارد که متوجه شبهات و گفتارهای مغرضانه‌ای باشیم که تلاش دارند تا دستاوردهای تمدنی و فرهنگی ایرانیان را تقلیدی و اقتباسی قلمداد کنند و نقش خلاقیت و نواندیشی آنها را در سیر تحولات فکری و فرهنگی ناچیز انگارند. حتی بهتر است درباره اثرگذاری فرهنگ ایرانی بر تمدن اسلامی نیز کمی دقیق‌تر بیاندیشیم. زیرا در بسیاری موارد فکر ایرانی، فرهنگ اسلامی را تعریف و توسعه بخشید.

ورود ایران به دوران اسلامی با تحولات ژرف و معناداری همراه بود. یک نکته جالب آن که سیطره‌ی معنوی اسلام گسستی محسوس بین گذشته و آینده ایجاد کرد و چنان ملت ایران را به موازین معنوی اسلام دل بسته ساخت؛ که حتی شماری از مردم از پیشینه‌ی تاریخی خود انتقاد کردند؛ از جمله امام محمد غزالی در «کیمیای سعادت» در لزوم تلاش برای محو شعایر کهن ایران به عنوان میراث گبران! سفارش‌ها کرد و یا جارالله زمخشری از داشتن تعصب عربی در خود اظهار افتخار کرد (برخی بررسیها درباره جنبش‌های اجتماعی ایران، ص ۲۶)

با این حال، رفتار نادرست حکام عرب باعث گردید تا نوعی مقاومت معنوی علیه اعراب و حاکمیت نوین شکل گیرد که ضمن آن تفکرات شعوبی و بازگشت به میراث کهن ایران مدنظر قوم مغلوب قرار گرفت؛ از جمله نفوذ ایرانیان موجب شد تا خلافت عباسی احیا شود. البته در خصوص تأثیرات فرهنگ ایرانی بر تمدن اسلامی دامنه‌ی بحث آن قدر زیاد است که ناگزیریم تنها به گوشه‌ای از آن بپردازیم.

نظام اداری خلافت اسلامی نه تنها از جنبه‌ی وام‌گیری واژگان، بلکه هم از جهت اخذ تشریفات درباری، پی‌ریزی نهادهای دفتری، مناصب و وظایف کارگزاران و پیوستگی جنبه‌های دینی و سیاسی مدیون دیوان سالاری ایرانی است. تأثیر معماری ایرانی به ویژه روش‌های ساخت بناهای چهار گوش به سبک آتشکده‌ها در ساختمان‌سازی مساجد اسلامی یا انعکاس نقوش ظرف‌ها و پارچه‌های ایرانی عهد باستان - از شرق تا حد تأثیر بر طرح‌های ظروف ژاپنی و از غرب تا حد تأثیر بر طرح فرشینه‌های فرانسوی - از نکته‌های فراموش‌نشده‌ی تاریخ است. حتی در زمینه‌ی رشد هنرهای زیبا، هر چند گرایش اسلام و اعراب به سادگی و عدم تکلف و فقدان آثار برجسته هنری در عربستان، به همراه تعصب نسبت به شمایل پرستی (که نمونه‌ی مشابه آن را مسلمان اولیه از تمدن مسیحی بیزانس می‌شناختند)؛ باعث گردید تا در آغاز چندان التفاتی به هنر صورت نپذیرد. اما اعراب در برخورد با فرهنگ هنر ساز ایرانی ناگزیر به سازش با هنر و نگارگری شدند. تا جایی که خوشنویسی توسط ایرانیان مسلمان به هنری تصویرگر و کاملاً تزئینی مبدل شد. پس با پیروزی تازیان و انقراض امپراتوری ساسانی، دورانی تازه در تاریخ هنر ایران آغاز شد. طی قرون بعد، اقوام مختلف بیگانه بر این سرزمین تسلط یافتند؛ ولی سنت‌های فرهنگی ایرانی در هنر، ضمن اثرپذیری از روح فرهنگ اسلامی، هم چنان مسیر تحول خلاقه خویش را پیمود. هرچند، هنرمندان از ضوابطی که سنت تحمیل می‌کرد و پیام روحانی قرآن آرایه می‌داد، شناخت و آگاهی کامل داشتند. اما فعالیت‌های هنری - تجسمی خود را متوقف نکردند و قوه‌ی تخیل هنرمندانه ایشان به نقوش و نگاره‌های زیبا و روح‌پرور معطوف شد و البته منصفانه باید گفت که این نگاره‌های دل‌انگیز و نقوش پرمایه مدیون اسلام بود که فضایی به وجود آورد تا در آن هنرمندان از مسایل دنیوی روی بگیرند و در سپهر رویایی و تخیلی خط و رنگ ناب سیر کنند.

یکی دیگر از نمونه‌های در خور تأمل تحولات تاریخ تمدن و فرهنگ ایران اسلامی، تکرار جریان‌های تحرک بخش فرهنگ ایرانی است. توضیح آن که در روزگار فرمانروایی خسرو انوشیروان (۵۷۹ - ۵۳۱ م) نهضتی علمی و فرهنگی در ایران ساسانی به وجود آمد که باعث افزایش تعداد فرهیختگان (دبیران) و در نتیجه‌ی عقلانی شدن منش و بینش سطوح بالای جامعه شد. در این ماجرا بین فلسفه‌ی یونان با حکمت زرتشتی

نوعی تلفیق ایجاد گردید و از این رهگذر، آگاهی اقشاری از جامعه تغییر پیدا کرد. به علاوه، این نهضت ترجمه‌ی آثار فلسفی و ادبی تبادلات فرهنگی را سرعت بخشید و حتی بر ادبیات منثور پهلوی اثری عمیق گذاشت تا جایی که زمینه را برای تحول فنی و محتوایی ادبیات فارسی فراهم ساخت. (فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، ص ۲۰۳)

به تعبیر یک ایران شناس برجسته: «مغرب زمین به خسرو انوشیروان دین فراوان دارد. وی دستور داد که آثار فلسفه و دانشمندان یونانی را به زبان رسمی امپراتوری ساسانی یعنی به زبان فرس میانه ترجمه کنند. این ترجمه‌ها چند قرن بعد دوباره به زبان عربی ترجمه شده و همین ترجمه‌ها بودند که اساس شکفتگی علم در اسپانیا هنگام تسلط اعرابگشته و از آن جا نیز غالباً به واسطه‌ی دانشمندان یهودی، سایر اقوام اروپایی را تحت نفوذ خود قرار دادند.» (زن در حقوق ساسانی، ص ۱۶)

جالب آن که مشابه این نهضت فرهنگی، در دوران دیگری از تاریخ ایران یعنی عصر مأمون عباسی (۲۱۸-۱۹۸ ق) تکرار گردید که نشانگر فراهم آمدن شرایط برای یک جهش فرهنگی دیگر در ایران می‌باشد. نهضت ترجمه در این مرحله‌ی ثانویه، همانند اولی، تحت تأثیر همان عل و نتایج کلی و قاعده‌مندی پدید آمد که در سیر فرهنگ و تمدن ایران زمین غالباً می‌توان ملاحظه کرد. گویی نقش امثال انوشیروان و مأمون تکمیل و تثبیت ساختار فرهنگی موجود برای مشروعیت بخشیدن به قواعد تمدنی بوده است تا بتوانند نظم و استقراری ایجاد کنند که حاکمیت سنت‌های ملی را به مرحله کامل‌تری برساند. با این وجود، این گونه کوشش مقامات کشوری برای فرهنگ سازی از بالا و آن هم به شکل تحمیلی، موقت و ظاهری، به فرجامی نرسید. هر چند در طول اوج گیری موج پیشرفت و ترقی عصر ترجمه، بسیاری از آثار مکتوب فرهنگ‌های باستانی و تمدن‌های مشعشع آسیای غربی ترجمه، تفسیر و نقد شدند؛ اما نهضت مذکور بعد از دو قرن تلاش دانشمندان و مترجمان، به سرانجام افتاد. زیرا دیگر چیزی برای عرضه نداشت (تفکر یونانی، فرهنگ عربی...، ص ۱۹۰-۱۸۷). چون متون اساسی و عمده، از مدت‌ها قبل برگردان و مطالعه شده و بر آنها شرح نوشته شده بود، بنابراین آثار ترجمه شده جایگاه خود را از دست داد و اکنون تقاضا متوجه پژوهش‌های روزآمد بود. اندکی بعد با جدایی علوم عقلی از نقلی، بر وخامت امر افزوده شد.

با این وجود، نمی‌توان این نکته مهم را نادیده انگاشت که با همه موانع و کاستی‌های دوره‌ی ثانویه تمدن ایران اسلامی، پوییش و جوشش فرهنگ ایرانی از حرکت باز نایستاد. دلیل این امر آن بود که اسلام با برپا کردن یک امپراتوری بزرگ جهانی و تساهل و جاذبه‌ی خویش، مواریث فرهنگی اقوام مختلف را درهم آمیخته و مجموعه‌ای نوین از فرهنگ‌های خلاق را بنیان نهاده بود که محصور به مرزهای تنگ جغرافیایی و قومی نبود. مسلمانان، از هر تبار و ملیتی که بود، در جای جای جهان اسلام، خویشان را در موطن خود می‌پنداشت، نه اختلاف جنسیت مطرح بود و نه اختلاف تابعیت. همه جا یک دین بود و یک فرهنگ فرهنگ اسلامی که زبانش عربی، فکرش ایرانی، خیالش هندی بود و بازویش ترکی بود.

به همین علت بود که خاندان برمکی، شیوه‌ی زندگی اشرافیت ساسانی را رواج دادند. در حالی که حسین منصور حلاج، حماسه‌ی فقر و حق و شهادت را سر می‌داد و بیت‌الحکمه کانون بحث‌های فلسفی و کلامی بود که ایرانیان سردمدار آن بودند. بغداد، پایتخت خلافت، در مجموع بیشتر یک شهر ایرانی بود تا عربی و پول‌هایی که در آن خرج شیع، غالباً از خراج‌های خراسان و فارس و ری به دست می‌آمد. پس از آن که کار به دست ترکان غزنوی و سلجوقی افتاد، تغییری در هیچ یک از شؤون زندگی مردم نسبت به گذشته پدید نیامد. ایرانیان به آسانی به حکومت آنها گردن نهادند، زیرا جز این راهی نداشتند و در اسلام، تفاوتی میان ترک و تاجیک نبود، همین اندازه که حاکم مسلمان بود، مشروعیت پیدا می‌کرد. ترک زبانان نیز خیلی راحت به آداب ایرانی‌ها تن دادند از این روی تفاوت چندانی میان دربارهای محمود و ملک‌شاه با دربار سامانیان که ایرانی بودند، وجود نداشت. جشن‌های سده و نوروز و مهرگان به رسم قدیم برگزار می‌شد. شعرا به زبان فارسی شعر می‌گفتند و هنر معروف به هنر و روش سلجوقی، در بناها و قالب‌ها و کاشی‌ها از هر جهت ایرانی بود و ریشه‌هایش را در هر باستانی می‌جست. حتی سیاست نامه که به قلم یک وزیر مسلمان متعصب نوشته شده، پر از ستایش و حسرت ایران ساسانی است و حکومت نمونه را حکومت انوشیروان می‌داند. (چگونه تاریخ ایران را بنویسیم؟ ص ۸۷)

اما چه می‌توان گفت که تمدن و فرهنگ اسلامی‌نیز همانند همه تمدن‌ها و فرهنگ‌های جهان ناگزیر به گذرا از مراحل پیدایش، رشد، کمال و زوال بود و در پی

وارد آمدن شرایط و مقتضیات خاص زمانه، به سمت انحطاط سوق داده شد. به باور برخی پژوهندگان، زوال علوم و تمدن اسلامی که از سده‌ی ۵ ق شروع شد؛ انحطاطی درونی و مرتبط با سیستم حکمت طبیعی بود (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۳۴؛ تاریخ علم در ایران، ج ۱، ص ۸۵) این نظام فکری نیازمند منابع اطلاعاتی، نظریه‌ها و روش‌های مؤثرتر از گذشته بود؛ ولی به علت تأثیر منفی عوامل درونی و بیرونی به یک سیستم بسته تبدیل شد و در برخورد با مقتضیات زمان دچار مشکل گردید.

تنی چند از علاقه‌مندان نظریه واپس ماندگی برای پاسخ‌گویی به پرسش اساسی و فلسفی تاریخ تمدنی ایران، به بررسی چگونگی حادث شدن نشانه‌های انحطاط پرداخته‌اند و معتقدند که از عوامل انحطاط تمدن ایرانی یا اسلامی، توهّم غلط پایداری فرهنگی و غفلت از نابسندگی این نوع مقاومت فرهنگی در کشاکش با تحولات سیاسی و نظامی‌نویین و یا به تعبیر کلی‌تر خاموش شدن چراغ علم می‌باشد. (دیباچه‌ای بر سیر انحطاط در ایران، ص ۵۰۱؛ ما چگونه ما شدیم، ص ۲۷۶)

نگارنده تا حدودی با این دیدگاه موافق است، چرا که یکی از مهم‌ترین علل عمده و اماندگی تمدن‌ها فرو کاستن از قدر و قیمت دانش و عدم استفاده روزآمد از فرآورده‌های علمی است. رشد جریان‌های ضدعقلی که از زمان مخالفت با اهل نظر و ممنوع ساختن جدل و مناظره شروع شد، با تسلط حکومت‌های ترک زبان تشدید یافت و فضا برای شکل‌گیری تفکر اشعری مهیا گشت. وقتی در سده‌ی پنجم با محدود شدن مدارس نظامیه به علوم دینی و ادبی، تدریس فلسفه و حکمت ممنوع شد؛ مشخص گردید که در ادامه‌ی این فرایند، رواج تصوف و حمله امثال غزالی و ابن تیمیه و... به علوم عقلی از پی خواهد آمد. نگارنده با محققانی هم رأی می‌باشد که معتقدند در بررسی عقب‌ماندگی، باید نقش دین را بررسی کرد نه اسلام را، زیرا دلیلی وجود ندارد که بپذیریم اگر دین زرتشتی در ایران باقی می‌ماند، مانعی در راه توسعه‌ی ایران باقی نمی‌ماند، هم چنین تصور نشود که همه ایرانیان در برابر اسلام مقاومت می‌کرده‌اند و اعراب به زور اسلام را به ایران تحمیل کردند لکن صرفاً اسلام عامل عقب‌ماندگی ایران بود، نمی‌بایست ایرانیان به شکوفایی علمی سده‌های دوم تا ششم دست می‌بازیدند؛ حتی اگر حمله‌های قبایل بیابانگرد را عامل اصلی واپس ماندگی ایران تلقی کنیم، پس چرا بعد از سده‌ی معاصر که دیگر چنان یورش‌های گسترده و دهشتناکی تکرار نشد،

پیشرفتی برای ایران حاصل نشد و در عوض غرب با یک جهش به تحول و تمدنی بزرگ دست یافت؟ (چرا غرب پیش رفت و ایران عقب ماند؟ ص ۳۳۹ و ۳۴۲)

نتیجه

بدین گونه ایرانیان در گام نخست با تأسیس حکومتی ملی (ساسانی) و تلاش برای رسیدن به وحدت عمومی، زبانی واحد، دینی واحد، فرهنگی واحد و اقتصادی واحد را به وجود آوردند و در گام بعدی با پذیرش ایده‌های عقلانی (در پی ارتباط با عالم اسلامی) وارد مرحله‌ی تعقل و خردورزی شدند و به رنسانسی شگفت‌آور دست زدند، بنابراین اولین فرهنگی که از خارج، فرهنگ عربی را از صورت بدوی به شکل فرهنگ و ادبیات منسجم و فراگیر درآورد و با دیگر فرهنگ‌ها پیوند داد، فرهنگ ایرانی بود. از این رهگذر هم فرهنگ عربی گسترش یافت و هم برغنای لحن و زبان فارسی (زبان علمی ایران) افزوده شد. از دیگر سو، منع شدن ایرانیان از مداخله در امور سیاسی در دوران حاکمیت‌های ترک زبان و کوشش ایشان برای مقابله با استیلای بیگانه و حفظ غرور ملی سبب گردید تا ایرانی‌های کوشا و کنجکاو به آموزش و پژوهش در عرصه‌ی علوم مختلف روی آورند. این جریان روند پوییش‌های عقلانی و نوگرایانه را تسریع کرد؛ با این وجود نظریه‌پردازی و نگرش تک بعدی در حیطه‌ی علوم عقلی و نقلی باعث گردید تا از علوم برای بهره‌وری در فرآیند تولید و بهبود زندگی دنیوی استفاده‌ی مطلوبی صورت نپذیرد.

آن چه باعث واماندگی تمدن ایران و اسلام در سده‌های معاصر شد، از محدوده‌ی مطالعه این مقاله خارج است، اما ذکر چند نکته اساسی الزامی می‌باشد:

۱- تداوم حیات تاریخی و تمدنی ایران نشان می‌دهد که ایران و ایرانی از راه مبارزه و مقاومت یا پوییش فرهنگی توانست خود را بر سرپا نگاه دارد. پس به جرأت می‌توان گفت ایران آن قدر توانمندی فرهنگی داشته است که توانسته یکپارچگی فرهنگی خود را حتی در هنگامه‌ی بحران سیاسی و تجزیه جغرافیایی حفظ کند. پس نیرویی در درون ایران است که آن را از زوال و تباهی برحذر می‌دارد.

۲- همان طور که ایران در گذشته در برابر حوادث تلخ و مصیبت بار ایستادگی کرد، پس دلیلی وجود ندارد که در زمانه‌ی کنونی نیز، توان و نیروی درونی‌اش را از دست

داده باشد. با این وجود در دوره‌ی معاصر، چون با تمدن استیلا طلبانه و پرمدعای غرب رودررو است، بنابراین باید کوشش نماید تا خود را با شرایط مدرنیته جدید وفق دهد.

۳- بی‌شک تنها با خلق فن‌آوری نمی‌توان به مصاف تکنولوژی بیگانه رفت. بلکه باید با فرهنگ به نبرد با تکنولوژی زیاده‌خواه و فریب‌دهنده‌ی غربی رفت. پس لازم می‌آید تا به جای قرار گرفتن در عرصه‌ی کارزار تمدن‌ها، به مانند حاملان فرهنگ و نظریه‌پردازان تفکر و منش متعالی انسانی و از راه گفتمان فرهنگی (و نه تمدنی) از پدیده اجتناب نپذیر تقابل یا تعامل تمدن‌ها و فرهنگ‌ها استقبال نماییم تا از قافله‌ی تمدن عقب نمانیم.

فهرست منابع و مآخذ:

۱. آریانپور، امیر حسین: جامعه‌شناسی هنر، تهران، دانشکده هنرهای زیبا، ۱۳۵۴
۲. آگ برن و نیمکوف: زمینه جامعه‌شناسی؛ ترجمه و اقتباس ا.ح. آریان پور، تهران، کتابهای جیبی، چ ۱۱، ۱۳۵۷
۳. اذکائی، پرویز: فهرست ماقبل‌الفهرست، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۵
۴. اسلامی‌ندوشن، محمد علی «چگونه تاریخ ایران را بنویسیم؟» (۱) در فصلنامه هستی، سال ۴، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۲، تهران، صص ۸۸-۸۱
۵. -----: گفته‌ها و نگفته‌ها، تهران، یزدان، ۱۳۷۵
۶. بارنامه، کریستین: زن در حقوق ساسانی، ترجمه‌ی ناصرالدین صاحب زمانی، تهران، عطائی، ۱۳۳۷
۷. پانوسی، استفان: گرایش‌های علمی و فرهنگی در ایران... تهران، نشر بلخ، ۱۳۸۳
۸. پیگولسکایا، نینا: اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم و ششم میلادی، ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲
۹. حبیبی، محسن: از شار تا شهر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸
۱۰. رجائی، فرهنگ: تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران، قومس، ۱۳۷۲
۱۱. زرین‌کوب، عبدالحسین: کارنامه اسلام، تهران، امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۶۲
۱۲. زیبا کلام، صادق: ما چگونه ما شدیم؟ تهران، روزنه، ۱۳۷۸
۱۳. ساروخانی، باقر: درآمدی بر دایرة‌المعارف علوم اجتماعی، تهران، کیهان، ۱۳۷۵
۱۴. شعبانی، رضا: مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران، قومس، چ ۳، ۱۳۷۳
۱۵. صدر نبوی، رامپور: جامعه و تمدن، مشهد، بی‌تا، ۱۳۷۱
۱۶. صدری، احمد: مفهوم تمدن و لزوم احیای آن در علوم اجتماعی، تهران، هرمس، ۱۳۸۰
۱۷. صفا، ذبیح‌الله: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، امیرکبیر، چ ۴، ۱۳۵۶

۱۸. طباطبایی، جواد: دیباچه‌ای بر سیر انحطاط در ایران، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰
۱۹. طبری، احسان: برخی بررسی‌ها درباره جنبش‌های اجتماعی ایران، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۸
۲۰. علمداری، کاظم: چرا غرب پیش رفت و ایران عقب ماند؟ تهران، توسعه، ۱۳۷۹
۲۱. فرشاد، مهدی: تاریخ علم در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵
۲۲. گروه نویسندگان: مسائل و چشم‌اندازهای فرهنگ (مجموعه مقالات)؛ ترجمه‌ی بهروز منتظمی و دیگران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱
۲۳. گوناس، دیمیتری: تفکر یونانی، فرهنگ عربی...، ترجمه‌ی محمد سعید حنائی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱
۲۴. لالاند، آندره: فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، ترجمه‌ی غلامرضا وثیق، تهران، فردوسی ایران، ۱۳۷۷
۲۵. محمدی ملایری، محمد: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران، توس، چ ۴، ۱۳۷۴
۲۶. محمودی بختیاری، علیقلی: زمینه فرهنگ و تمدن ایران، نگاهی به عصر اساطیر، تهران، پازنگ، ۱۳۶۸
۲۷. مطهری، مرتضی: کتابسوزی ایران و مصر، قم، صدرا، ۱۳۵۷
۲۸. نفیسی، سعید: فرهنگ فرانسه- فارسی، تهران، صفی علیشاه، چ ۷، ۱۳۷۵
۲۹. یوسف‌پور، محمد کاظم: نقد صوفی، بررسی...، تهران، روزنه، ۱۳۸۰

